

## اشاره

یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران باستان، در عصر اشکانیان، نبرد حران است. در این نبرد رومیان شکست سنگینی از ایرانیان خوردند، طوری که آوازه‌ی این نبرد و سرنوشت عبرت‌انگیز کراسوس، در سراسر روم و ایران منتشر شد و نام سورنا، در تاریخ ایران جاودانه شد. در نوشته‌ی حاضر چگونگی و نتایج این نبرد مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** ارد، روم، سورنا، کراسوس، اشکانیان.

ایران در مقطعی طولانی از تاریخ پیش از اسلام خود، با امپراتوری روم همسایه بود و برخوردهای بسیاری میان این دو

قدرت بزرگ چه از زمان اشکانیان و چه در عصر ساسانیان روی داد. زمانی که روم در اوج قدرت بود، در ایران دولت اشکانی یا پارتی بر سرکار بود و سرداران مغرور رومی سودای حمله به ایران را در سر می‌پروراندند. آن‌چه در ادامه خواهد آمد تلاش رومیان برای تصرف ایران و اوضاع ایران در آن عصر با تکیه بر مقطع مهمی از این جنگ‌ها یعنی «نبرد حران» است.

فرهاد سوم اشکانی برای مقابله با رومیان تردید داشت، از این‌رو مجلس مهستان وی را در سال ۶۰ ق.م از پادشاهی خلع کرد؛ اگرچه برخی منابع به این امر اعتقاد ندارند. مثلاً به گفته‌ی دیون کاسیوس «فرهاد به دست پسرانش کشته شد. اُرد به پادشاهی رسید و برادرش مهرداد را از ولایت ماد که

بر آن حکومت می‌کرد بیرون راند. مهرداد نزد گابینیوس گریخت و کوشید وی را برانگیزد که او را در بازگشت به ایران یاری دهد.» [یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵۰]

در هر صورت دو برادر مدتی بر سر پادشاهی با هم درگیر بودند تا عاقبت ارد با کمک سورنا، سردار بزرگ پارتی برادرش مهرداد را شکست داد. (۵۴ ق.م)

روی کارآمدن ارد اول مصادف بود با زمانی که ارتش روم به حد اعلای نیرومندی رسیده، مرزهای امپراتوری در غرب گسترش بسیار زیادی یافته بود و بخش اعظم آسیای صغیر به علاوه‌ی سراسر سوریه و فینیقیه در تصرف رومیان بود. در این زمان سه فرمانده نامدار تاریخ

# نبرد حران

مرتضی ابراهیمی

دبیر تاریخ ایده



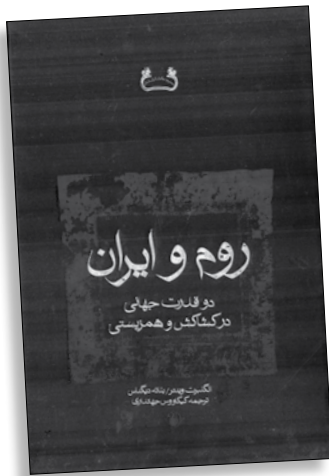


## در این جنگ نیروی کراسوس در هم شکسته و خودش کشته شد، افزون بر بیست هزار تن از سپاه روم کشته شده و بیش از ده هزار نفر به اسارت درآمدند

امپراتوری روم فرماندهی ارتش را در سه نقطه از این امپراتوری پهن‌آور در دست داشتند. یکی از آن‌ها پومپه بود که در رم استقرار داشت و اسپانیا به وی واگذار شده بود. دیگری ژولیوس سزار، فاتح سرزمین گل (فرانسه) بود که فرمانروایی بخش وسطای امپراتوری روم را برعهده داشت و سومی کراسوس بود که فرمانروای سوریه شده بود.

از این سه نفر، کراسوس، سودای حمله به ایران را داشت. کراسوس، همان کسی است که آوازه‌اش را مدیون سرکوب بزرگ‌ترین شورش بردگان است. شورش‌های که طی آن، به مدت دو سال، ده‌ها هزار برده به رهبری اسپارتاکوس (گلاادیاتور سابق)، سراسر ایتالیا را زیر پا گذاشتند. آن‌ها خواستار آزادی و موقعیت اقتصادی مناسب بودند تا این‌که در سال ۷۱ ق.م لژیون‌های کراسوس شورش بردگان را سرکوب کردند. [دوبلیوس، ۱۳۷۹: ۳۰۵]

البته کراسوس توسعه‌ی میدان فتوحات خود را به سوریه و امپراتوری اشکانی منحصر نمی‌نمود بلکه داعیه‌ی سرزمین‌های بلخ و هند تا دریای مشرق را داشت [پلوتارک، ۱۳۷۹: ۶۵]. رویایی که با شکست وی از سورنا بر باد رفت. پلوتارک در کتاب «حیات مردان نامی»، به هر دری می‌زند تا شکست کراسوس را توجیه کند. او گاهی مخالفت جامعه‌ی رومی با حمله‌ی کراسوس به ایران را ذکر می‌کند [همان، ص ۶۵] و گاهی علت شکست وی را به خودخواهی او ارتباط می‌دهد و حتی اصرار دارد که این شکست را کار خدایان و سرنوشت بدانند.



در هر صورت، کراسوس برای حمله به ایران تدارکات زیادی دید. وی عده‌ای از زبده‌ترین سربازان سزار را در خدمت گرفت و به سمت ایران حرکت کرد. نزدیک‌ترین دستیاران وی عبارت بودند از: کاسیوس (قاتل آینده‌ی سزار)، اکتاویوس، وارگونتسیوس و پسر کراسوس یعنی پولیبیوس [دیاکونوف، ۱۳۷۸: ۱۰۶]. انگیزه‌ی کراسوس برای حمله به ایران چه بود؟ پلوتارک آن را حب قدرت می‌داند و برخی علت آن را تمایل روم برای بر تخت نشاندن مهرداد چهارم، که تمایلات رومی داشت، می‌دانند [یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵۱]. اما به نظر می‌رسد دلیل دیگری در پس برده وجود دارد. برای بیان این نظر مقدمه‌ای لازم است.

### تریوم ویرای اول

در روم قدرت میان سه نفر، که به آن اشاره شد، یعنی ژولیوس سزار، پومپه و کراسوس، تقسیم شده بود. حکومت اینان را «تریوم ویرا» می‌نامیدند. آنان در سال ۶۰ ق.م، به‌طور خصوصی با هم توافق کردند که در مبارزات سیاسی یکدیگر را یاری کنند [دوبلیوس، ۱۳۷۹: ۳۱۰]. اما به نظر می‌رسد که از همان آغاز تمایلات ژولیوس سزار برای دیکتاتور شدن از آن دو تن دیگر بیشتر بود. وی برای رسیدن به مقام کنسولی روم دست اتحاد به پومپه و کراسوس داد ولی پس از تحکیم قدرتش درصدد حذف آن دو برآمد و ابتدا کراسوس را قربانی این هدف خود کرد. وی با قرار دادن عده‌ای از سپاهیان در اختیار کراسوس، وی را تشویق به حمله‌ی به امپراتوری اشکانی نمود. گویا سزار از قدرت رزمی سواران پارتی آگاه بود و به خوبی می‌دانست که این سفر کراسوس را بازگشتی نیست. خواهیم دید که پس از شکست کراسوس، زمانی که مقدمه‌ی مذاکراتی میان ایران و روم فراهم شد به ناگاه شورش رخ داد و سزار کشته شد. به نظر می‌رسد که نمایندگان سزار در سپاه کراسوس مأموریت داشتند وی را از میان ببرند. هر چند که مصالح دولت روم نیز

در کار بود. سزار پس از این که خیالش از بابت کراسوس راحت شد، جنگی داخلی علیه پومپه به راه انداخت و در فاصله‌ی سال‌های ۴۹-۴۵ ق.م وی را نیز شکست داد. او به رویایش رسید: سلطه‌ی مطلق بر امپراتوری روم.

اما جریان حمله‌ی کراسوس به ایران: کراسوس همین که وارد سوریه شد سپاه خود را برای حمله به خاک ایران آماده ساخت و به طرف بین‌النهرین حرکت کرد. اُرد با اطلاع از این خبر، سفیری نزد کراسوس فرستاد تا جویا شود که آیا این تهاجم به تأیید بزرگان دولت روم صورت می‌گیرد یا خواست شخصی کراسوس بوده است.

پلوتارک در حیات مردان نامی می‌نویسد: «سفیرانی از جانب پادشاه پارت‌ها رسیدند و اعلام داشتند که اگر کراسوس از طرف رومیان با پادشاه آنان سر جنگ دارد پس باید منتظر جنگی خانمان‌سوز باشند» و در غیر این صورت «شاه به احترام سن زیاد وی بر سر رحم آمده و اجازه می‌دهد که وی جان خود و همراهانش را به سلامت ببرد و کسی مزاحمش نشود [پلوتارک، ۱۳۷۹: ۶۸]». اما کراسوس متهورانه به سفیران ارد جواب داد که پاسخ شاه را در سلوکیه خواهد داد! از این جهت پیرترین سفیر اعزامی ایران به نام «واگیز» به او رو کرد و کف دست خود را پیش برد و گفت: «اگر کف دست من موئی دیدی دیدار شهر سلوکیه هم نصیبت خواهد شد [همان].»



حامی روم بود ولی بعدها به ایران پیوست و روم در زمان او ارمنستان را به عنوان متحد دائمی خود علیه ایران از دست داد [پاسدردماجیان، ۱۳۷۲: ۷۹].

کراسوس در حال پیشروی به سوی خاک ایران بود که سرداری از اعراب به نام آریامنس یا آبگار خود را به اردوی رومیان رساند و با جا دادن خود به عنوان راهنما در میان رومیان، نقشه‌ای طرح کرد که قشون کراسوس را درهم شکند [پلوتارک، ۱۳۷۹: ۷۱]. وی توانست برای مدتی لشکریان روم را در بیابان‌ها سرگردان کند. پلوتارک

سفیران پس از انجام رسالت خود بازگشتند و به شاه گفتند که باید آماده‌ی جنگ باشد. تعداد لشکریان کراسوس را ۳۵ هزار سواره نظام و چندین واحد کمکی نوشته‌اند [یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵۳]. اُرد اطمینان داشت که رومیان راه ارمنستان را برمی‌گزینند، و با این انتخاب خود از منطقه‌ی کوهستانی ارمنستان به عنوان حربه‌ای در برابر سواران پارتی استفاده خواهند نمود. ضمن این‌که طرف مهاجم، بدین طریق به پشت جاده‌ی بین‌النهرین و مراکز حیاتی پادشاهی پارت دست می‌یافت [دیاکونوف، ۱۳۷۸: ۱۰۷]. به همین منظور، ارد سپاه اصلی خود را به ارمنستان گسیل کرد و برای جلوگیری از شیخون زدن رومیان از راه بین‌النهرین، سردارش سورنا را نیز به آن منطقه فرستاد.

برخلاف پیش‌بینی ارد، کراسوس، نه ارمنستان بلکه بین‌النهرین را برای تهاجم انتخاب کرد که مورخان دلیل آن را پشتگرمی کراسوس به پادگان‌هایش در بین‌النهرین دانسته‌اند. [کالج، ۱۳۷۴: ۳۷] ضمن این‌که کراسوس از طول راه ارمنستان می‌ترسید و به همین دلیل پیشنهاد آرتاوازد مبنی بر حمله از راه ارمنستان را رد کرد. شایان ذکر است که آرتاوازد نخست

با ذکر این مطلب، نمی‌گوید که چرا این سردار عرب که سابق بر این «دوست و حامی پومپه و روم بود [پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۸۶]. اکنون هواخواه اشکانیان شده بود؟ پاسخ روشن است: توجیه شکست کراسوس، از سوی پلوتارک که خود رومی است، به هر بهانه‌ای.

در تاریخ ششم مه (۹ ژوئن طبق گاهنامه‌ی رومی) سال ۵۳ ق.م کراسوس به شهر حرّان رسید [دیاکونوف، ۱۳۷۸: ۱۰۹]. پلوتارک عقیده دارد که به علت اقدامات آبگار، یعنی سرگردان کردن رومیان، سپاه روم بسیار خسته بود. ولی شاید دلیل خستگی آنان، نوعی سردرگمی در رویارویی با رقیبی سخت و ناپیدا بود. در هر صورت آبگار که سپاه روم را این‌چنین خسته دید از روی استهزا به آن‌ها گفت: «آیا رومیان تصور کرده بودند راهی را که در پیش دارند از بیلاقات کامپانی روم می‌گذرد؟ [پیگولوسکایا، ۱۳۴۷: ۵۱]» عقیده بر این است که یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی سپاه اشکانی بر روم وجود سورنا در فرماندهی سپاه بود. او دارای شجاعت و کاردانی بسیار بالایی بود. او را با رستم شاهنامه مقایسه می‌کنند و عقیده دارند که احتمال دارد این دو شخصیت یکی باشند [یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵۲].

کراسوس لشکریان خود را به گردان‌های مختلفی تقسیم کرد و دستور داد تا آرایش مربع شکل بگیرند و دسته‌های کوچکی از سواره نظام بین هر گردان مستقر ساخت.



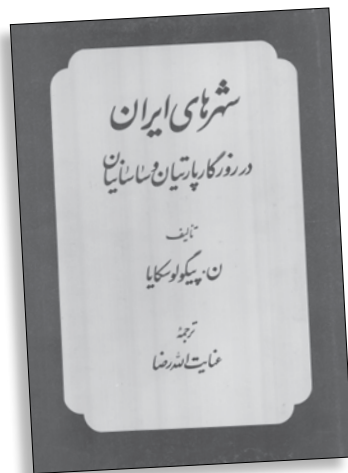


## پس از جنگ حران ایران در پیش چشم جهانیان حریفی قوی پنجه در برابر روم قلمداد شد و دنیای قدیم به دو قلمرو شرق و غرب یعنی ایران و روم تقسیم شد

جناح چپ لشکر او بر ساحل رودخانه‌ی فرات قرار داشت و جناح راست توسط قوای پسرش پوبلیوس فرماندهی می‌شد [مشکور، ۱۳۷۴: ۲۱۳].

پلوتارک در توصیف جنگجویان ایرانی در این جنگ می‌گوید «آن‌ها به قدری در تیراندازی مهارت داشتند که هیچ تیری از آنان به خطا نمی‌رفت و... گاه با یک تیر دو سپاهی رومی را به هم می‌دوختند. آن‌ها طبل‌های بزرگی داشتند که با به صدا درآوردن آن‌ها روحیه‌ی سپاه دشمن و تمرکز آن‌ها را به هم می‌زدند. هم چنین پارت‌ها بر روی زره‌های درخشان فلزی خود پارچه‌هایی می‌انداختند که پس از برداشتن آن‌ها برق خیره‌کننده‌ی زره‌ها چشم رومیان را خیره می‌کرد [پلوتارک، ۱۳۷۹: ۱۷۶]. وی هم چنین می‌نویسد که پارتیان موهای خود را مرتب نمی‌کردند، تا خوف در سپاه دشمن بیندازند، اما سردار آن‌ها، سورنا، بسیار آراسته بود و در زیبایی به زنان شباهت داشت [همان، ص ۷۵].

آرایش سپاه پارت نیز بدین گونه بود که نخست نیزه‌داران زره‌پوش، سپس سواران سنگین اسلحه و در نهایت سواران سبک اسلحه قرار می‌گرفتند. تکنیک جنگ‌های پارتیزانی ایرانیان (جنگ و گریز) رومیان را کلافه کرده بود. در این حالت پارت‌ها آن قسمت از لشکریان روم را که تحت فرماندهی پوبلیوس بودند به صحرا کشاندند و در دام انداختند. پوبلیوس کشته شد و سرش را بالای نیزه بردند که این خود باعث تضعیف روحیه‌ی سپاه کراسوس شد. پارت‌ها آن شب را به کراسوس



مهلت و آرامش دادند تا با فراغ بال برای فرزند خویش گریه و زاری کند و تصمیم عاقلانه‌ای بگیرد و داوطلبانه به خدمت اُرد برسد تا به زور و اسارت او را به بارگاه پارت بکشانند [پلوتارک، ۱۳۷۹: ۸۲]. اما در آن شب، کراسوس تصمیم به فرار گرفت او ابتدا دسته‌ای از زنده‌ترین افرادش را به حران فرستاد. فرمانده پادگاه شهر که یونانی و طرفدار رومیان بود این دسته را به شهر راه داد. کراسوس هم خودش با استفاده از تاریکی شب به درون شهر گریخت. دسته‌های دیگر رومی نیز راه فرار در پیش گرفتند. به طوری که «دسته‌ای از رومیان مرکب از دو هزار نفر به فرماندهی صاحب منصبی رومی به نام وارگونتئوس<sup>۱</sup> راه خود را در تاریکی گم کردند. بامداد روز بعد که بر فراز تپه‌ای مستقر بودند با پارتیان برخورد کرده و تنها بیست نفر از آن‌ها زنده ماندند [یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵۶].»

کراسوس نیز پس از یک روز ماندن در حران تصمیم گرفت در شب دوم امامت خود در حران حلقه‌ی محاصره را شکافته و به کوه‌های ارمنستان پناه ببرد. اما از آنجا که راهنمای وی که آندروماخوس<sup>۲</sup> نام داشت حامی ایرانیان بود (وی بعدها پس از بیرون راندن رومیان از حران، حاکم شهر شد) رومیان را سرگردان کرد تا سپاه پارتی به آن‌ها رسید و سپاه رومی در محاصره‌ی آن‌ها افتاد. رومیان چاره‌ای جز مذاکره نداشتند. برخی عقیده دارند که در حین مذاکره سوء تفاهمی پیش آمد و کراسوس به

قتل رسید؛ به بررسی این امر می‌پردازیم: صحنه قابل بازسازی است. تعداد محدودی از سپاه روم، خسته و ترسیده و فراری از جنگ در محاصره‌ی سپاه پارت هستند. موقعیت برای گرفتن امتیازات سیاسی از دولت روم فراهم است. جاسوسان رومی که از طرف سنای روم در سپاه هستند (و شاید هم نمایندگان سزار برای ترور کراسوس) موقعیت را نامناسب تشخیص می‌دهند و جوّ شورش ایجاد می‌کنند. در این میان کراسوس کشته می‌شود. ظاهراً این کار برای جلوگیری از بستن پیمانی توسط کراسوس، که احتمال می‌رفت بر ضد مصالح روم باشد، صورت گرفت، ضمن آن‌که فرض دیگری نیز وجود دارد و آن کم شدن یک مدعی برای دیکتاتوری سزار است که وی به شدت از آن استقبال می‌کرد. اما سؤال اینجاست که چرا پارتیان باید کراسوس را بکشند؟ چرا که در این موقعیت بهترین فرصت برای دولت پارت پدید آمده بود تا به استحکام مرزهایش بپردازند و از روم غرامت هم بستانند. از سورنا با آن مدیریت و قدرت بالا بعید است این امتیاز را از دست بدهد.

### نتایج جنگ حران

در این جنگ نیروی کراسوس در هم شکسته و خودش کشته شد، افزون بر بیست هزار تن از سپاه روم کشته شده و بیش از ده هزار نفر به اسارت درآمدند. با وجود این که مردم منطقه‌ی حران به ایران خیانت کرده و از کراسوس حمایت نموده بودند، سورنا آنقدر بزرگوار بود که در مقابل این خیانت بزرگ اغماض کرد. سورنا سر کراسوس را برای اُرد، پادشاه ایران، به ارمنستان فرستاد. سر وقتی به ارمنستان رسید که شاه مجلس ضیافتی که به مناسبت ازدواج پسرش با دختر شاه ارمنستان برگزار شده بود، شرکت داشت. اتفاقاً در آن لحظه همه برای تماشای نمایش‌نامه‌ی «باکانتها» اثر «اوری پید» گرد آمده بودند و چون طبق سناریوی نمایش «آگاو» می‌بایست سر «پنتئوس» را بر نیزه کرده و وارد صحنه شوند، هنر پیشه‌ای که نقش «آگاو» را بازی می‌کرد به جای سر



## عقیده بر این است که یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی سپاه اشکانی بر روم وجود سورنا در فرماندهی سپاه بود. او دارای شجاعت و کاردانی بسیار بالایی بود. او را با رستم شاهنامه مقایسه می‌کنند و عقیده دارند که احتمال دارد این دو شخصیت یکی باشند

مصنوعی، سر بریده‌ی حقیقی سردار رومی را به صحنه آورد و به تماشاگران نشان داد! برخی از محققان - و به ویژه و.و. تارن - در صحت این داستان شک دارند و معتقدند که پلوتارک این پایان مؤثر را خود برای سرگذشت کراسوس جعل کرده است [دیاکونوف، ۱۳۷۸: ۱۱۱].

در هر صورت این جنگ، پی‌آمدهایی داشت که آنی‌ترین آن نابودی سورنا بود! راولینسون اعتقاد دارد که خدمات سورنا به شاه بیشتر از میزانی شد که در شرق برای یک رعیت بی‌خطر می‌باشد [Rawlinson, 1976: 177].

دیگر پی‌آمدهای آن را نیز می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. اراضی بین‌النهرین تا حدود فرات از دست رومیان بیرون رفت و به دولت اشکانی تعلق گرفت و رود فرات مرز ثابت ایران و روم گردید.
۲. ارمنستان تا مدتی از نفوذ روم بیرون آمد و دست‌نشانده‌ی ایران شد.
۳. دولت روم ۲۰ هزار کشته و ۱۰ هزار اسیر داد.

۴. اسلحه و مهمات بسیار و به‌خصوص درفش‌های رومی به دست ایران افتاد و لطمه‌ی بزرگی به حیثیت رومیان وارد شد.

۵. از آن پس ایران در پیش چشم جهانیان حریفی قوی پنجه در برابر روم قلمداد شد و دنیای قدیم به دو قلمرو شرق و غرب یعنی ایران و روم تقسیم شد.

حسن پیرنیا این نبرد را با نبرد **ماراتن**، البته با نتیجه‌ی معکوس برای دو طرف، مقایسه می‌کند. در نبرد ماراتن هم دولت بزرگ هخامنشی در ادامه‌ی کوشش برای جهان‌گستری، پس از فتوحات مکرر خود به دیوار یونان برخورد کرد. روم هم در ادامه‌ی فتوحات خود به سد محکمی به نام ایران برخورد نمود [پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۴].

با این شکست، چه بسا فرمانروایان روم می‌بایست این جمله‌ی معروف اکتاویوس آگوستوس را سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌دادند که: «ای رومیان هرگز به آن طرف فرات ننگرید». که چنین نشد و جنگ‌های ایران و روم به عصر ساسانیان نیز کشیده

از فرار از دست پارتیان، چون نتوانسته بودند به کشورشان بازگردند، به عنوان مزدور در خدمت هسیونگ - نو در آمده بودند [آیرین و برانستون، ۱۳۷۶: ۱۴۶].

### پی‌نوشت

1. varguntitus
2. Andromachus
3. Testudo

### منابع

۱. آیرین، فرانک و برانستون، دیوید: **جاده‌ی ابریشم**، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
۲. پاسدراجمیان، هراوند: **تاریخ ارمنستان**، ترجمه محمد قاضی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۲.
۳. پلوتارک: **حیات مردان نامی**، ترجمه رضا مشایخی، دوره‌ی چهار جلدی، تهران، چاپ شمشاد، ۱۳۷۹.
۴. پیرنیا، حسن: **تاریخ ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)**، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
۵. پیگولوسکایا، و: **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم میلادی**، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران، نشر پیام، ۱۳۴۷.
۶. پیگولوسکایا، ن: **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۷. دوپوآز، نیلسون: **تاریخ سیاسی پارت**، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، کتابخانه‌ی ابن‌سینا، ۱۳۴۲.
۸. دیولویس، لوکاس: **دیاچه‌ای بر جهان باستان**، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹.
۹. دیاکونوف، م: **اشکانیان**، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۷۸.
۱۰. رجبی، پرویز: **تاریخ ایران در دوره‌ی سلوکیان و اشکانیان**، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۳.
۱۱. کالج، مالکوم: **اشکانیان**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
۱۲. گوتشمید، آلفرد فن: **تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان**، ترجمه یکاویوس جهانداری، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲.
۱۳. مشکور، محمد جواد: **تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان (پارتیان)**، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
۱۴. ولسکی، یوزف: **شاهنشاهی اشکانی**، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۲.
۱۵. یارشاطر و دیگران: **تاریخ ایران (کمبریج)**، ج سوم، قسمت دوم، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.

16. Rawlinson: **The sixth great oriental Monarchy**, new york, dodd, mead, 1976.